



نام کتاب: بوروکراسی در جامعه نوین
 نویسنده: بلا، پیتز، ومی یر مارشال
 مترجم: نسرين فرزام نیا
 تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
 تعداد صفحات: ۲۶۹ صفحه
 بها: ۱۲۵۰ ریال

دیوانسالاری: عقلانیت و آزادی

بیشتری قرار می دهد. فصل پنجم، مجدداً به چگونگی ساخت رسمی سازمانهای بوروکراتیک می پردازد. فصل ششم به طرح این مسئله اختصاص دارد که آیا بوروکراسی ها توانایی ایجاد دگرگونی های اجتماعی را دارا هستند یا نه. فصل هفتم به ارزیابی تغییرات احتمالی که در داخل بوروکراسی ها روی می دهند، اختصاص دارد. و سرانجام فصلهای پایانی کتاب، آثار بوروکراتیزه شدن امور بر دگرگونی های اجتماعی و بر دمکراسی را مورد مذاقه قرار می دهد.

نویسنده بحث از بوروکراسی را با خردگرایی که یکی از پایه های آن است آغاز می کند؛ ولی بر آن بیش از حد تأکید می کند و گاه به غلو در مورد علم می رسد.

نویسنده معتقد است «در عصر حاضر رازهای طبیعت کاهش یافته اند و پیشرفتهای علمی نه تنها تشریح و تبیین پدیده های طبیعی را امکان پذیر ساخته است؛ بلکه جریان اندیشه بشری را نیز دگرگون کرده است» (صص ۱۴-۱۳). این دیدگاه به نوعی مبتنی بر نظریه کشکولی در باب علم است. نویسنده از این نکته غافل است که کشف هر پدیده ما را در برابر رازهای کشف نشده بیشتری قرار می دهد.

نویسنده برای اینکه بیش از حد بر خردگرایی تأکید نکند، به نتایج تأسف بار آن

از آنجا که از مفهوم بوروکراسی در جامعه ما - همانند بسیاری دیگر از اصطلاحات امروزی - درک درستی وجود ندارد؛ ارائه آثاری برای روشن شدن این امر ضروری به نظر می رسد. واژه بوروکراتیک غالباً مترادف با عدم کارایی مورد استعمال قرار می گیرد؛ در صورتی که در معنای کارایی نیز می تواند استفاده شود.

بوروکراسی دارای شاخص هایی است که ارزیابی آن باید بر اساس ارزیابی آن شاخص ها، صورت گیرد. «چهار عامل، یعنی تخصصی شدن امور، سلسله مراتب اختیارات، سیستم قوانین و غیر شخصی بودن، ویژگی های اساسی سازمان بوروکراتیک را تشکیل می دهند» (ص ۱۸). فصل اول کتاب تلاش می کند ارزش مطالعه بوروکراسی را از وجوه مختلف بیان کند.

بوروکراسی در عصر حاضر یک واقعیت گسترده است و کار سازمانهای موجود را بدون فهم بوروکراسی و ویژگی های آن، نمی توان درک کرد. همچنین دمکراسی به علت متجلی شدن در سازمانها و احزاب متشکل، با بوروکراسی ارتباط تنگاتنگ دارد. همچنین «این واقعیت مهم که بوروکراسی ها، نهادهای دمکراتیک را به مخاطره می افکنند، خود متضمن دلایل ایدئولوژیکی است که باید مورد مطالعه قرار گیرد. به طور کلی باید گفت که مطالعه بوروکراسی ها به دانش جامعه شناسی یاری می رساند» (ص ۲۶).

فصل دوم به تحلیل بیشتری در مورد ساخت بوروکراتیک و شرایطی که موجب پیشرفت بوروکراتیزه شدن امور را فراهم می آورند می پردازد؛ اما آنچه از جریان عملیات بوروکراتیک حاصل می شود، دقیقاً تابع یک برنامه رسمی از پیش برنامه ریزی شده، نیست. بنابراین برای درک چگونگی کارکرد بوروکراسی ها، باید آنها را در عمل مورد مشاهده قرار داد؛ به همین جهت فصلهای سوم و چهارم کتاب، به بحث در مورد روندهای اجتماعی در بوروکراسی ها و مناسبات قدرت می پردازد و کارکرد بوروکراسی را مورد بررسی

نیز اشاره می کند. او با این نظر مخالف است که «اعتدالی سطح زندگی بشر عموماً مدیه. پیشرفتهای تکنولوژیکی است که از انقلاب صنعتی تا کنون به وقع پیوسته اند» (صص ۱۵-۱۴). نویسنده برای این نظر چنین استدلال می کند که «شرایط زندگی اکثریت مردم، در طی مراحل اولیه صنعتی شدن، یعنی پیش از اینکه مردم زمینها را به علت مهاجرت رها کنند؛ بسیار بدتر از دوران قبل از انقلاب بوده است.... دوم، در ابتدا ضرورت اصلاحاتی که می بایست در شیوه زندگی مردم ایجاد می شد، تا انقلاب آذاری مانند انقلاب صنعتی، امکان اجرا می یافت، مورد توجه قرار نگرفت و ماشینهای جدید نیز بدون وجود سازمانی پیچیده، به منظور اداره امور کارخانه هایی یا نیروی کار هزاران کارگر، قابل بهره برداری نبودند» (ص ۱۵) هر دو مسئله ذکر شده، ویژگی های دوره گذار هستند و شرایط به از دوره گذار، برخلاف وضعیت های مذکور بر این امر گواهی می دهند.

شرایط رشد بوروکراسی از نظر نویسنده اقتصاد پولی، پرداخت منظم حقوق (ص ۴۱-۴۰) و نظام سرمایه داری و لزوم برآورد بخردانه خطرات اقتصادی است که در این نظام از پیش فرض می شود و به لزوم روندهای منظم در بازار رقابت گواهی می دهد (ص ۴۲). شاید علت این احوال دوگانه این باشد که نویسنده می خواهد در چهارچوب مشخصی به تبیین مسائل اجتماعی بپردازد که البته این امر در همه جا موفق و کارآمد نیست.

پرسشهای اساسی در بحث بوروکراسی و دمکراسی عبارت از موارد ذیل هستند: آیا نوع توزیع قدرت در جامعه می تواند نشانی از عملکرد بوروکراسی باشد؟ آیا دستگاه بوروکراتیک می تواند از ابزار قدرت باشد؟ رابطه احزاب سیاسی و بوروکراسی چیست؟ در اینجا نویسنده متأسفانه به این مسائل نمی پردازد و مسائلی که از این نوع را مطرح می کند: «آیا اصل بوروکراسی با دمکراسی داخلی سازگار است؟ آیا جامعه دمکراتیک موجب تعدیل بوروکراتیزه شدن برخی سازمانها می شود؟ آیا سازمانهای نهادهای دمکراتیک، جامعه را مورد تهدید قرار می دهند و اگر چنین است، چگونه می توان در برابر این تهدید از دمکراسی حمایت کرد؟» (ص ۲۱۳).

سه مسئله اساسی و مشترک میان دمکراسی و بوروکراسی «اطاعت، مشارکت و چگونگی تنظیم سلسله مراتب است». با روشن شدن این سه مسئله، به پرسشهای نویسنده نیز پاسخ داده



نسخه نسرين فرزام نیا



اروپا گام به گام به سوی وحدت

اطاعت، شرط اساسی بوروکراسی است؛ اما در برابر اصل فرمانبرداری، دو اصل مسئولیت و اعتدال نیز قرار می‌گیرند که اطاعت را در بند چهارچوبها و قوانین قرار می‌دهد؛ بدین ترتیب اگر اطاعت شرط مهم سازمانهای بوروکراتیک باشد، - چنانچه حیطه و روش آن روشن شود - روبا با سازمانهای دمکراتیک متقابل خواهد شد. بنابراین فرمانبرداری به میزان اندک، شرط دمکراسی نیز محسوب می‌شود. حال چنانچه حکومتی بر فرمانبرداری مطلق اصرار ورزد، نگاه باعث تضعیف دمکراسی خواهد شد» (ص ۲۱).

در سه نوع سازمان ذکر شده، یعنی سازمان بوروکراتیک (که تحقق همه اهداف معین و مشخص در آن مورد نظر است و کارایی اصل قرار می‌گیرد) سازمان دمکراتیک (که هدف آن برآوردن مکانیسم‌های ایجاد همراهی و سرگیری در مورد اهداف مشترک یا مشارکت است) و سازمانهایی با اهداف خاص و کم‌برد مثل کلیساها یا انجمن‌های اجتماعی) تعارض بین کارایی و مشارکت روی می‌دهد.

برخی معتقدند که باید در مواردی که مشارکت به کارایی لطمه می‌زند، مشارکت را منع کرد. برخی بر خلاف آن معتقدند که مشارکت اصل است و گروهی نیز مانند لیپست دمکراتیست، معتقدند که مشارکت با کارایی هم‌زمان ندارد و اتحادیه‌ای دمکراتیک می‌تواند بیار نیرومند و کارا باشد؛ بر همین اساس است

بنیادها از دو دیدگاه اول و دوم، یعنی کسانی که به جمع کارایی و مشارکت باور ندارند، بدین ترتیب یافته‌اند که «سازمانهای تخصصی یعنی نحت سیطره کارایی بوروکراتیک قرار می‌گیرند و عرصه‌های سیاسی نیز ارزشهای بوروکراتیک خود را حفظ کنند تا از تعدی و تجاوز کارایی بوروکراتیک مصون مانند» (ص ۲۱). شاید هم بتوان این دیدگاه را دیدگاه رسمی در تقابل کارایی و مشارکت - با جدا کردن عرصه‌های آن - پنداشت.

راه حل نویسنده برای مشارکت در سازمانهای بوروکراتیک وجود گروه‌بندی‌ها در داخل یک سازمان (شبه احزاب) است.

در مورد سلسله مراتب و معیار آن نیز سه روش وجود دارد، کارایی فرد و ارتباط او با محافل سیاسی مطرح است؛ اگر کارایی را ملاک قرار دهیم در سازمانهای بوروکراتیک فرض کنیم؛ مشارکت - از طریق کسب کارایی - چندان پیدا نمی‌کند.

۱۹۵۱: فرانسه، آلمان غربی، بلژیک، لوگزامبورگ، ایتالیا و هلند، در پاریس پیمانی را امضا کردند که همکاریهای بازرگانی‌ای را در زمینه ذغال‌سنگ و فولاد، بین این کشورها ایجاد کرد، که این همکاری به جامعه «ذغال و فولاد» اروپا موسوم شد.

۱۹۵۷: شش کشور فوق در رم پیمانی امضا کردند که به پیمان «رم» موسوم شد و جامعه اقتصادی اروپا را پایه‌گذاری کرد. ۱۹۶۷: جامعه اقتصادی اروپا (EEC) و جامعه ذغال و فولاد اروپا (ECSE) در هم ادغام شدند و جامعه اروپا (EC) را به وجود آوردند.

۱۹۷۳: انگلیس، ایرلند و دانمارک به جامعه اروپا پیوستند.

مارس ۱۹۷۹: نظام پولی اروپا به منظور جلوگیری از نوسانات شدید پولی، در اروپا به اجرا گذاشته شد. همه اعضا - به جز انگلیس - به این نظام پولی پیوستند.

ژوئن ۱۹۷۹: پارلمان اروپا، اولین انتخابات خود را برپا کرد.

ژانویه ۱۹۸۱: یونان به جامعه اروپا پیوست و بدین ترتیب اعضای جامعه اروپا، به ۱۲ کشور رسید - که تاکنون افزایشی پیدا نکرده است.

ژانویه ۱۹۸۵: ژاک دلور - از رهبران قدیمی حزب سوسیالیست فرانسه و وزیر سابق دارایی این کشور - به ریاست جامع اروپا برگزیده شد.

ژوئیه ۱۹۸۷: قانون اروپای واحد (SEA) به اجرا گذاشته شد.

ژوئن ۱۹۸۸: رهبران جامعه اروپا از ژاک دلور خواستند، طرحی برای وحدت پولی و اقتصادی اروپا تهیه کند.

آوریل ۱۹۸۹: گزارش دلور در زمینه دورنمای وحدت اروپای غربی انتشار یافت.

ژوئن ۱۹۸۹: در اجلاس سران کشورهای اروپایی عضو جامعه اروپا در مادرید، وحدت پولی اروپا برای سه مرحله طراحی شد که اولین مرحله تا ژوئیه ۱۹۹۰ به اجرا در خواهد آمد.

اکتبر ۱۹۹۰: انگلیس به سیستم پولی اروپا (ERM) پیوست و مقدمات برای اجرای دومین مرحله از طرح وحدت پولی فراهم شد.

۲۷ نوامبر ۱۹۹۰: مارگارت تاچر بر سر بحران اروپا از مقام نخست‌وزیری انگلیس سرنگون شد و جان میجر، جای وی را گرفت.

۱۱ دسامبر ۱۹۹۱: سران جامعه اروپا در شهر ماستریخت هلند اجتماع کردند و چهارچوب وحدت جامعه اروپا را تهیه کردند.

انگلیس در چند مورد با اصول پیمان ماستریخت مخالفت کرد و برخی از کشورهای دیگر اعلام کردند که این طرح را به همه پرسى مردم خواهند گذاشت.

۲ ژوئن ۱۹۹۲: مردم دانمارک در یک همه‌پرسی، پیمان ماستریخت را رد کردند. و اساس این پیمان، در ۱۱ کشور دیگر نیز سؤال واقع شد.

۱۸ ژوئن ۱۹۹۲: مردم ایرلند در یک همه‌پرسی به پیمان ماستریخت رأی موافق دادند، اما این رأی نتوانست آثار غرب رأی منفی مردم دانمارک را برطرف سازد.

۲۶ ژوئن ۱۹۹۲: اجلاس سران جامعه اروپا در لیسبون، با تجدید نظر در اصول پیمان ماستریخت موافقت کرد.

۱ ژوئیه ۱۹۹۲: انگلیس ریاست ادواری شورای اروپا را بر عهده گرفت.

برنامه‌های مهم جامعه اروپا، در شش ماه آینده

۴ ژوئیه ۱۹۹۲: اجلاس سران جامعه اروپا در لندن تشکیل خواهد شد. نخست‌وزیر ژاپن نیز در این اجلاس شرکت خواهد کرد.

۸ ژوئیه ۱۹۹۲: وزیر خارجه انگلیس به عنوان رئیس شورای وزیران اروپا، خطوط کلی طرح خود را برای برنامه‌های شش ماهه شورای اروپا، در نطقی خطاب به پارلمان اروپا - در شهر استراسبورگ - تشریح خواهد کرد.

۱۱-۱۲ دسامبر ۱۹۹۲: اجلاس سران جامعه اروپا در شهر ادینبورگ - مرکز اسکاتلند - تشکیل خواهد شد و پروتکلی را تصویب خواهد کرد که متمم پیمان ماستریخت خواهد بود.

جناب آقای بائیزید مردوخی مشاور محترم اقتصادی سازمان برنامه و بودجه

مصیبت از دست دادن همسر و فرزند عزیزتان را تسلیت می‌گوییم و خود را در اندوه شما شریک و همدرد می‌دانیم.

شورای سردبیری فرهنگ توسعه